

که شرح خدمات مبسوطه ان ادب بلکه دار الحیات را برای  
استحضار افکار عمومی با اداره ارمغان ارسال فرمایند .

( وحید )

## اسمه عیل صبیری پاشا

بقیه از شماره قبل

صبیری دارای فکر بلندی است

چنانچه کوئی مجموعه تمام ذوقها و فکرها است .

این هر دو مشترکند در دوری از حرفت قرار دادن شعر  
و نیز هر دو با تانی شعر میگویند و در شعر خود تصفح  
و کنجکاو و از مایش را لفظ بلفظ و جمله و جمله بکار میبرند .  
و انگاه در معنی شعر تأمل و دقت بسیار میکنند چنانچه کوئی  
محسبات انرا از دست ملائکه آسمان میکوبند .

من این تانی ترا در هر دو دیده ام و يك روز كه با  
صبیری پاشا در این باب سخن راندم گفت من و بارودی هر دو  
چنین هستیم . گفتیم ایا بارودی را میرسد كه سفیدی يك  
روز را در سیاهی يك بیت تمام کند جواب داد : بلکه در يك  
شطر گاهی از اوقات .

این تانی در شعر گفتن قص این دو شاعر بزرگ نیست  
چنانچه در اطراف ( حولیات ) ز هیر این سخن مشهور است

که هفت قصیده را در هفت سال تمام کرده و هر یکی را در مدت یکسال بانجام رسانیده است .

از مروان ابن ابی حفصه نیز منقول است که گفت :  
 من يك قصیده را در چهار ماه میسازم و چهار ماه حكا و اصلاح  
 میکنم و چهار ماه تنها بفکر خود عرضه داشته و در آن وقت  
 بکار می برم و انگاه در دست مردم میدهم شنوند؛ گفت این  
 است داهیة بلندفهم منقح ومبرا از نواقص . باری مرجع و سرچشمه  
 سخن بارودی قوه حافظه اوست از این سبب بزودی بسر حد  
 نبوغ و ظهور رسید ولی صبری چون مرجع سخنش ذوق است  
 بطول زمان محتاج بود تا مقامش محکم گردد و اسباب کارش  
 بخوبی فراهم آید زیرا تکمیل ذوق به سختی دست میدهد و پس از  
 پختن بسیار فکر دانا از خامی خارج میشود و اب و رونق یافتن آن محتاج  
 باسباب بسیار است .  
 این مسئله را میتوانیم در این دو شاعر بزرگ از اوائل شعر  
 کفتن آنان محسوس ببینیم چنانچه بارودی در سن بیست سالگی  
 برای پدر خود مرثیه سرائی کرده است بایات د الیه مشهوره که  
 مطالعهش این است .

لا فارس اليوم یحمي السرح بالوادي

طاح الردی بشهاب الحی و النادی

این قصیده هیجده بیت است و ابیات دلپسندش چنان است که

پنداری از زبان ( اعرابی ) خارج شده و این قدرت و بلاغت نیست مگر از صنعت حفظ چنانچه از برای ( شریف رضی ) اتفاق افتاده در ابیات خائیه که پدرش در چارده سالگی مینویسد و پدرش در قلعه شیراز محبوس بوده مطلع اشعار این است .

ابلقا عني الحسين ألوکا  
ان ذالطود بعد بعدك ساخا  
والشهاب الذي اصطليث لظاه  
عكست ضوئه الخطوب فباخا

این بود مقام بارودی در اول کار باه اینکه  
میکویند اول کار لغزش کاهست . ولی اولین منشورات صبیری  
دو قصیده است که در مجله روضه المدارس در  
مدح اسمعیل پاشا انتشار یافته یکی آخر شوال  
۱۲۸۷ هجری و دیگری در شماره ربیع الاخر ۱۲۸۸  
و میان این دو قصیده شش ماه فاصله است

مجله روضه در ان زمان برای طایفه از فحول روزگار مانند  
سید صالح مجدی و رفاعه بك رافع و محمد افندی قدری ( و نابغه  
زمان محمد افندی رضوان ) و دیگران انتشار می یافت .  
قصائد آنان بسجع های تهی مغز پیچیده اکنده بود ولی  
برای ملوک زمان بهترین تحفه و تحیت محسوب میکردید .

هنکامیکه مجله روضه با اشعار صبیری نشر شد در قصیده اول  
چنین نوشت «تهنیت عید بزرگ خدیو اعظم بقلم اسمعیل صبیری



افندی « و در قصیده دویم چنین نکاشت « قصیده راینه در مدح حضرت خدیویه از نظم جوان نجیب اسمعیل صبری افندی شاگرد مدرسه اداره « و مطلع قصیده اولی این است .

سفرت فلاح لنا هلال سعود

و نما الغرام بقلبی المعمود

در این قصیده پیش از حروف مطبوعه چیزی یافت نمیشود و مطلع قصیده ثانیه اینست .

اغرتك العزاء امر طلعة البدر وقامتك الهيفاء ام عادل السمر

در این قصیده بیتی است که من در اینجا ایستاده و صبری پاشا را در صبری افندی موجود دیدم کوئی این خیال نوهلالی بود که از بدر نشانی داشت و آن بیت اینست .

فطول من الهجران عل وقوفنا

یطول معایا قاتلی ساعة الحشر

ترجمه فارسی

تا اینجا مد و صالت تا بحشر وصل را اندازه از هجران بکیر

این بیت آغاز انقلاب فکری او است و دلالت دارد بر اینکه

افکار صاحب این خیال روزی باسماں پرواز خواهد کرد .

در عین همین زمان ( بارودی ) مثل يك شهاب شعله انگیز

بنهایت شهرت رسیده بلکه شش سال قبل از این زمان قصیده

مشهوره که مطلعش این است بنظم کشیده بود .

## اخذ الکرری بمعاقد الاجفان

و هفا السری باعنة الفرسان

ترجمه

خواب در دیده دوید و کره زد بر مژگان

شبروی یکی سواران را بگرفت عنان

با اینهمه شهرت با رودی باز هم صبری در پرده خفا

مستور نماند و از صنعت شعر بسوی شغل دیگر نگرائید زیرا در

نهاد او طبع مستقلی با اسلوب دیگر و دیعه گذاشته شده بود مثل

طبع شکوفه دیگر برد رخت دیگر و همی بطرف کمال سیر میکرد

خاصه ترین حالات صبری این است که خودش نمی خواست

شاعر بشود ولی عاقبت شاعر بزرگی شد زیرا روح شاعری

در نهاد او بود و با الطبع او را بمقام حقیقی خود سوق داد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مآل جامع علوم انسانی

شاعر بواسطه وجود چارچیز بسرحده عظمت

و نایب بودن میرسد و الا فلا .

اول درس هائی که بدان امراض شعر علاج

شود . دوم ممارست کتب شعر و ادب . سوم مجالست با مردانی

که مظاهر شعر هستند . چارم فیض خدائی است و اشراق

قدسی که بقاب شاعر الهام میگردد . سه چیز اولی در

شاعر منشا نبوغ و ظهوری میگردند بانسازده ظهور خودشان

ولی چاره‌بین راه قدر و فیض قدسی است و انتها ندارد .  
و هر گاه در زندگی شاعر تجدید شد یا بشاعر  
اتصال یافت نبوغ شاعر تجدید میشود و اتصال بعالم قدس  
پیدا میکند و انگاه هر چه بخواهد از مضامین از ان  
عالم بدوا فاضله می‌گردد .

در حقیقت همین امر چهارم منشاء و منبع شعر است  
و همین ماده است که نفس شاعر را با جمال شعری در این عالم  
اشنا و مألوف می‌سازد .

و هر گاه مهربانی و خوشی که دو عنصر این ماده چهارم است  
از زندگی شاعر دور کنی روح حیات از شعر شاعر دور میشود  
و باقی نماند از شعر جز یک مقبره از الفاظ و معانی که هر  
کسی بر آن بگذرد رحمتی بر شاعر می‌فرستد .

صبری درس شعر را از کتب و از دفاتر چشم و صورت  
همکنان در برابر آموخته است و بدین وسیله در ابتدا شعر خود را  
معالجه کرده تا در انتها از راه‌های دور بسوی شعر  
بگراید .

کسانیکه ایشال و اقران صبری بوده اند در ظرافت و  
رقص و نکات شعریه چنانچه رسم مصریان است و علمای بلاغت  
مثل سکاکی و غیر او تصریح کرده‌اند . بسر حد کمال بوده‌اند  
بلکه این زمان عصر همین آیین بوده و بهمین سبب در طبع



رقیق مبتکر صبری تحول و تبدل رقیق دیگر فی راه یافت  
و او را بلطافت و ظرافت محض مبدل ساخت ، تا درجه سزاوار  
ترین شعرائی مصر بر مصداق کلام ابوسعید مغربی صبری است و  
شعر ابو سعید این است :

اسکان مصر جاور النيل ارضکم

فاکبکم تلك الحلاوة في الشعر

و كان تملك الارض سحر و ما بقی

سوی اثر ید و علی النظم والشر

من میدانم که : صبری ( همواره بروح محبت زنده بود و

یوسته یاد گذشته را با حاضر آمیخته و از آن محبت تازه

ایجاد میکرد کوی این مرد را جراحت سختی بر دل

رسیده بود که همیشه مینالید و چنان آه از جگر برمی کشید

که پنداشتی جان او با این آه همراه است یا نیمه جانی از

او باقی مانده ، و البته اینگونه این و ناله ها در هیچ شاعری بی

حقیقت نیست .

مهربانی و خورسندی از برای او هر وقت میخواست

موجود میشد و از این سبب در تمام چیزها روح شعر

را میدید و از یک نگاه دزدیده در تمام ذرات عالم نکات طبیعت

را میخواند . و بحکم طبع بلند خود در قصیده زندگانی

شاه بیت محسوب میشد .